

بحرین؛ جدایی بدون صندوق رأی (بازخوانی یک تصمیم تاریخی در چارچوب استعمارزدایی، ملاحظات ژئوپلیتیک و اصل تعیین سرنوشت)

جدایی سرزمین‌ها در تاریخ معاصر همواره از طریق درگیری نظامی یا تغییرات ناگهانی مرزی رخ نداده است. در بسیاری از موارد، تغییر وضعیت سرزمینی نتیجه فرایندهای دیپلماتیک، توافقات سیاسی و مداخلات قدرت‌های بین‌المللی بوده است. در این میان، نقش نهادهای بین‌المللی و مفهوم «اراده مردم» در تعیین مشروعیت این فرایندها اهمیت ویژه‌ای یافته است. پرونده بحرین یکی از نمونه‌های مورد بحث در ادبیات تاریخی و حقوق بین‌الملل درباره نحوه شکل‌گیری دولت‌های جدید در خلیج فارس است.

از منظر تاریخی، بحرین همواره تحت نفوذ سیاسی ایران قرار داشت، اما از اواخر قرن هجدهم، با بالا گرفتن تنش بین زندیه و قاجار و با استقرار خاندان آل خلیفه، ساختار حکمرانی محلی جدیدی در این جزیره شکل گرفت. در دوره‌های بعد، به ویژه در قرن نوزدهم و بیستم، بریتانیا از طریق مجموعه‌ای از توافقات سیاسی و امنیتی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تنظیم روابط خارجی و امنیتی بحرین ایفا کرد.

در تحلیل این وضعیت، معمولاً میان دو مفهوم تفکیک می‌شود: «ادعای تاریخی حاکمیت» و «حاکمیت مؤثر (effective control)». در حالی که ایران بر مبنای پیشینه تاریخی، ادعای حاکمیت را حفظ کرده بود، در عمل امکان اعمال حاکمیت مستقیم بر بحرین در دوره معاصر وجود نداشت. در مقابل، ساختار سیاسی محلی تحت حمایت بریتانیا به تدریج تثبیت شد. از این منظر، مسئله بحرین را می‌توان نتیجه ترکیبی از تحولات تاریخی بلند مدت، تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای و نقش قدرت‌های خارجی در خلیج فارس دانست، نه صرفاً یک رویداد محدود به سال ۱۹۷۰.

مأموریت سازمان ملل در ۱۹۷۰ و مسئله سنجش اراده عمومی:

در سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰، ایران و بریتانیا با میانجی‌گری سازمان ملل توافق کردند که نماینده‌ای از سوی دبیرکل برای بررسی وضعیت سیاسی بحرین اعزام شود. این هیئت، به ریاست ویتوریو وینسپیر گویچاردی، طی اقامت خود در بحرین با گروه‌های مختلف اجتماعی، مذهبی و اقتصادی گفت‌وگو کرد و گزارشی درباره گرایش‌های عمومی ارائه داد. در گزارش نهایی، این جمع‌بندی ارائه شد که بخش قابل توجهی از افراد مورد مشورت، تمایل به تشکیل یک واحد سیاسی مستقل دارند. شورای امنیت سازمان ملل نیز این گزارش را در قالب قطعنامه (۱۹۷۰) ۲۷۸ مورد تأیید قرار داد.

با این حال، از منظر روش‌شناسی، این فرایند با یک همه‌پرسی عمومی قابل مقایسه نیست. در این روند:

- رأی‌گیری سراسری و مستقیم انجام نشد

● فهرست رسمی رأی دهندگان منتشر نشد

● سازوکار شمارش آرا وجود نداشت

● نتیجه به صورت آماری (درصدی) اعلام نشد

در نتیجه، این فرایند بیشتر به عنوان «ارزیابی میدانی از گرایش‌های عمومی» یا «مشاوره غیرمستقیم» قابل توصیف است تا یک همه‌پرسی کلاسیک. از دیدگاه علوم سیاسی، این تفاوت از نظر اعتبارسنجی نتایج اهمیت دارد، زیرا در همه‌پرسی‌های استاندارد، امکان راستی‌آزمایی آماری و نظارت مستقل وجود دارد، در حالی که در این مورد چنین سازوکاری به‌طور کامل برقرار نبود.

بحث درباره سطح تصمیم‌گیری در ایران:

یکی از موضوعات مورد توجه در تحلیل این پرونده، سطح تصمیم‌گیری داخلی در ایران در زمان پذیرش نتیجه است. در آن دوره، تصمیم‌نهایی از سوی ساختار حکومتی و شخص شاه وقت اتخاذ و سپس در نهادهای قانون‌گذاری آن زمان تأیید شد. از منظر حقوق اساسی تطبیقی، این پرسش مطرح می‌شود که میزان مشارکت عمومی مردم ایران در آن زمان در تصمیم‌های سیاست خارجی تا چه حد بوده است. در نظام‌های سیاسی غیرمردم‌سالار یا نیمه متمرکز، معمولاً تصمیم‌های کلان سیاست خارجی با مشارکت محدود افکار عمومی اتخاذ می‌شود. نتیجه اینکه واگذاری و تغییر وضعیت سرزمینی در ارتباط با بحرین نه از طریق همه‌پرسی (دموکراسی مستقیم) یا نظرخواهی پارلمانی (دموکراسی غیرمستقیم) در کشور مادر یعنی ایران انجام نگرفت و تنها فرمان شاه وقت تعیین تکلیف شد. قابل ذکر است که دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رویه خود، اصل تعیین سرنوشت را به عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل معاصر به رسمیت شناخته است، هرچند شیوه اجرای آن بسته به شرایط تاریخی و سیاسی متفاوت بوده است.

نقش بریتانیا و زمینه ژئوپلیتیک:

بریتانیا در دوره مورد بحث، یکی از بازیگران اصلی در خلیج فارس بود و سیاست خروج تدریجی از شرق سوئز را دنبال می‌کرد. در این چارچوب، حفظ ثبات سیاسی در شیخ‌نشین‌های منطقه و جلوگیری از خلأ قدرت، از اولویت‌های سیاست خارجی لندن محسوب می‌شد. در چنین شرایطی، شکل‌گیری یک واحد سیاسی مستقل در بحرین با ساختار موجود، با منطق مدیریت انتقال قدرت در سیاست بریتانیا هم‌راستا بود.

با این حال، از منظر تحلیلی، این هم‌راستایی به تنهایی به معنای تعیین قطعی نتیجه یا نفی کامل گرایش‌های داخلی نیست. در ادبیات علوم سیاسی، معمولاً میان «تأثیر ساختارهای قدرت خارجی» و «اراده اجتماعی داخلی» تفکیک می‌شود و هر دو به عنوان عوامل مؤثر در نظر گرفته می‌شوند.

وضعیت حقوقی ایران و بحرین پس از ۱۹۷۱:

بحرین در سال ۱۹۷۱ استقلال خود را اعلام کرد و در همان سال به عضویت سازمان ملل متحد درآمد. ایران نیز در ادامه، استقلال این کشور را به رسمیت شناخت و روابط دیپلماتیک میان دو طرف برقرار شد. از منظر حقوق بین‌الملل، عضویت در سازمان ملل و شناسایی متقابل دولت‌ها از عناصر مهم تثبیت وضعیت حقوقی کشورها محسوب می‌شود، که این خود یک مشکل بزرگ است. در نتیجه، وضعیت کنونی بحرین به عنوان یک دولت مستقل در نظام بین‌الملل تثبیت شده است. در حقوق بین‌الملل معاصر، تغییر مرزهای بین‌المللی معمولاً نیازمند رضایت طرفین و رعایت اصول منشور سازمان ملل است. استفاده از زور یا تهدید برای تغییر وضعیت سرزمینی با این اصول ناسازگار تلقی می‌شود.

امکان سناریوهای آینده:

جدایی بحرین را می‌توان یکی از سنگین‌ترین ضربه‌ها به امنیت ملی ایران در دوران معاصر دانست. حتی حکومت قاجار، با وجود همه ضعف‌ها و عقب‌ماندگی‌های ساختاری خود، هرگز مسئله بحرین را رها نکرد و همواره می‌کوشید از طریق مذاکره با دولت استعماری بریتانیا، راه‌حلی برای حفظ تمامیت ارضی ایران بیابد.

فارغ از گفتمان تهمت محور و نسبت دادن این رخداد به «خیانت» یا «قصور» این یا آن حکومت، باید به ریشه‌ای عمیق‌تر توجه کرد؛ ریشه‌ای که در فقدان دموکراسی و تمرکز قدرت نهفته است. هنگامی که در کشوری چندین میلیون نفر تنها یک فرد تصمیم‌گیرنده نهایی باشد و سرنوشت مسائل حیاتی کشور به اراده او گره بخورد، احتمال وقوع تصمیم‌های سرنوشت ساز، بدون مشارکت واقعی ملت، افزایش می‌یابد.

صرف‌نظر از اینکه ارزیابی تاریخی از جدایی بحرین چه باشد، واقعیت آن است که موضوعی با چنین اهمیتی برای تمامیت ارضی و حافظه تاریخی ایران، هرگز با مراجعه مستقیم به آرای ملت ایران همراه نشد. از همین رو، حتی پس از گذشت دهه‌ها، شایسته است این مسئله دست‌کم در قالب یک همه‌پرسی ملی یا مراجعه به افکار عمومی مورد بازاندیشی قرار گیرد؛ نه لزوماً با این انتظار که نتیجه‌ای مشخص یا مطلوب حاصل شود، بلکه برای آنکه درباره یکی از مهم‌ترین تصمیم‌های تاریخ معاصر ایران، نظر ملت نیز به ثبت برسد. چنین اقدامی، بیش از آنکه تلاشی برای تغییر گذشته باشد، ادای احترام به اصل حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش است.

جدایی بحرین باید همواره همچون زنگ خطری در حافظه تاریخی تکتک ایرانیان طنین‌انداز باشد؛ هشداری که فراموش نشود و نسل‌های آینده را به تأمل وادارد. این رویداد تنها روایت جدایی بخشی از یک سرزمین نیست، بلکه یادآور آن است که استعمار چگونه، با بهره‌گیری از برتری نظامی، فشار سیاسی، نفوذ دیپلماتیک

و شکاف‌های داخلی، می‌تواند سرنوشت ملت‌ها را دگرگون کند. اگر این تجربه تاریخی به‌درستی فهم و بازخوانی نشود، خطر تکرار آن در اشکالی دیگر همواره وجود خواهد داشت.

جمع‌بندی:

پرونده بحرین را می‌توان نمونه‌ای از تلاقی تاریخ، حقوق بین‌الملل و سیاست قدرت دانست. فرایند سال ۱۹۷۰ از نظر روش‌شناسی با استانداردهای هم‌پرسی مدرن تفاوت داشت و از این منظر قابل نقد است. در عین حال، این نقد به تنهایی برای نتیجه‌گیری درباره وضعیت حقوقی کنونی کافی نیست. در حقوق بین‌الملل، وضعیت دولت‌ها معمولاً بر اساس مجموعه‌ای از عوامل شامل شناسایی بین‌المللی، استمرار حاکمیت و پذیرش متقابل تثبیت می‌شود. از این رو، تحلیل این پرونده نیازمند تفکیک میان سه سطح است:

● ارزیابی تاریخی فرایند

● تحلیل حقوقی وضعیت کنونی

● بررسی سیاسی و ژئوپلیتیک منطقه

در نهایت، مطالعات این حوزه بیشتر بر ضرورت شفافیت تاریخی، دسترسی به اسناد و تحلیل چندجانبه منابع تأکید دارند تا بر نتیجه‌گیری‌های قطعی درباره وضعیت‌های حقوقی تثبیت‌شده.

مهدی روسفید- برلن

29.07.2026